



بررسی سفرنامه شاردن، سیاح فرانسوی

روابط ایران و گرجستان در عهد صفویه

سوده ابراهیم زاده گرجی

هنگامی که به کشور گرجستان می‌رسد به شرح روابط ایران با این کشور پرداخته (از زمان شاه اسماعیل اول) و می‌نویسد: «اگر درباره جنگ‌های ایران و گرجستان، عقیده مورخان یکسان و هماهنگ و قابل باور بود لازم نبود که من به شرح آنها پردازم، اما چنین نیست و مختصر آنها باتوجه به آنچه من در کتاب‌های تاریخی مطالعه کرده‌ام، چنین است» و سپس به شرح اطلاعات خود می‌پردازد.

هدف از این پژوهش، بررسی اطلاعات سفرنامه شاردن در مورد روابط ایران و گرجستان از زمان شاه اسماعیل اول تا شاه عباس اول (۹۰۷-۹۹۶ ه.ق) است.

معرفی کشور گرجستان جمهوری گرجستان در شمال با فدراسیون روسیه، در شرق یا آذربایجان، در جنوب با آذربایجان، ارمنستان و ترکیه هم مرز است و در غرب به دریای سیاه محدود می‌شود.

گرجستان به علت موقعیت کلیدی در منطقه قفقاز، از دیرباز تاکنون به عنوان پل ارتباطی آسیای صغیر با قفقاز، ایران و آسیای مرکزی است. در واقع گرجستان دروازه قفقاز به سوی غرب است. شاردن در سفرنامه خود در معرفی گرجستان می‌نویسد: «گرجستان، کشوری که تابع ایران است. در زمان حاضر، از طرف خاور به سرزمین چرکس‌ها و مسکوی، از سوی مغرب به ارمنستان صغیر، از جانب شمال به دریای سیاه و آن قسمت از کشور مینگرلی که ایمرت نامیده می‌شود و از قسمت کرده

گرجستان که نام باستانی آن ایبریا است در مرکز و غرب منطقه قفقاز واقع شده است. موقعیت جغرافیایی آن به گونه‌ای است که تسلط یا عدم تسلط بر آن، همواره برای حکومت‌های ایرانی اهمیت فوق‌العاده‌ای داشته است. زیرا از یک طرف گرجستان برای ایران حفاصل دریای سیاه و قاره اروپا محسوب می‌شد و از طرف دیگر، گرجستان مرکز منطقه قفقاز و تسلط بر آن به معنی استیلا بر قفقاز بوده است.

به دلایل فوق، روابط دو کشور ایران و گرجستان از سابقه دیرینه‌ای برخوردار است. با روی کار آمدن صفویان در ۹۰۷ ه.ق روابط دو کشور وارد مرحله تازه‌ای شد. صفویان از همان آغاز که تثبیت قدرت خود را آغاز کردند گرجستان در برنامه کشورگشایی آنان سهم عمده‌ای را دارا بوده و محل درگیری ایران با قوای متجاوز عثمانی شد.

منابع دوره صفوی، اطلاعات بسیار مفیدی درباره اقدامات و موقعیت صفویان در گرجستان به دست می‌دهند. این منابع دربرگیرنده سفرنامه‌های اروپاییانی است که در مسیر سفر به ایران از منطقه قفقاز عبور کرده‌اند. از جمله این سفرنامه‌ها: سفرنامه ژان شاردن، سیاح و تاجر فرانسوی است.

شاردن پس‌ریک جوهر فروش مسیحی فرانسوی بود که در ایام حکومت شاه عباس دوم و شاه سلیمان، سه بار به ایران سفر کرد. در یکی از این سفرها، شاردن از منطقه قفقاز عبور کرده و

روابط دو کشور ایران و گرجستان از سابقه دیرینه‌ای برخوردار است. موقعیت این کشور در گذشته به گونه‌ای بوده که تسلط یا عدم تسلط بر آن، برای حکومت‌های ایرانی اهمیت ویژه‌ای داشت. زیرا از یک طرف «گرجستان» برای ایران، حفاصل دریای سیاه و قاره اروپا محسوب می‌شد و از سوی دیگر، این کشور مرکز منطقه قفقاز و تسلط بر آن، به مفهوم استیلا بر قفقاز بوده است. براین دو، این نکته را هم باید اضافه کنیم که گرجستان در منازعات و کشمکش‌های امپراطوری عثمانی و دولت صفوی همواره نقش آفرین بوده است. بالاخره در جنگ‌های ۱۲ ساله ایران و روس و انعقاد معاهدات تحمیلی گرجستان و ترکمانچای، ایران از گرجستان و بسیاری نقاط دیگر صرف‌نظر کرد. گرجستان پس از جدایی از ایران و استیلای حکومت تزاری روسیه، به شدت در مقابل رژیم تزاری و فرهنگ تحمیل شده روسی مقاومت کرد. ارتش سرخ شوروی در سال ۱۹۲۱ گرجستان را تسخیر و در دسامبر ۱۹۳۶ آن را به عنوان یکی از جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اعلام کرد و این وابستگی تا سال ۱۹۹۰ حفظ شد. در ۲۸ اکتبر همان سال، چندماه قبل از فروپاشی شوروی، گرجستان طی انتخاباتی به سقوط حزب کمونیست و استقلال خود رأی داد و به عنوان کشوری با عنوان «جمهوری مستقل گرجستان» اعلام موجودیت کرد و جمهوری اسلامی ایران این کشور را به رسمیت شناخت. در اثری که پیش رو دارید، نویسنده با تأکید محوری بر سفرنامه ژان شاردن، تاجر و سیاح فرانسوی، و نیز بهره‌گیری از دیگر سفرنامه‌ها و منابع تاریخی این دوره به سیاست راهبردی برخی از حاکمان صفوی در حفظ گرجستان در دایره نفوذ خود پرداخته، مرادات و کشمکش‌های شاهان صفوی را با بزرگان و برخی از سرداران این کشور، از عهدشاه اسماعیل اول صفوی تا زمان شاه عباس اول، از سال ۹۰۷ تا ۹۹۶ هجری پی گرفته است.

جنوب به ارمنستان کبیر محدود است. به عقیده من، این همان کشوری است که در زمان های بسیار دور ایبری نامیده می شده است. (۱)

شاردن در ادامه می گوید: «گرجستان دارای چهار قسمت به نام های ایمرت، گوریل، کاخت (۲) و کارتوئل (۳) است. دو ناحیه کاخت و کارتوئل، هم اکنون جزء قلمرو ایران است و همان است که آن را گرجستان می گویند. سرزمین گرجستان به طور کلی شهر زیاد ندارد. در زمان های قدیم ناحیه کاخت دارای شهرهای بسیار بوده اما اکنون همه آنها، جز شهری به همین نام - کاخت - ویران شده. (۴) ایالت کارتوئل فقط دارای چهار شهر بزرگ است: گوری، سورام، آلی و تفلیس. گوری اکنون به وسیله پاسداران ایرانی نگهداری می شود. (۵)

شاه اسماعیل اول (۹۰۷-۹۳۰ ه. ق) شاردن درباره موقعیت ایران در گرجستان در دوره شاه اسماعیل اول می نویسد: «شاه اسماعیل کبیر که مورخان اروپایی وی را صوفی لقب داده اند، پس از تصرف سرزمین های غرب دریای خزر و مدنی و قسمتی از ارمنستان، و راندن ترک ها از این نواحی، با اینکه گرجی ها در بسیاری موارد به او کمک کرده بودند به سرزمین آنها لشکر کشید، پیروز شد و پادشاه آنجا را به دادن باج و خراج و گروگان و اदार و ناچار کرد. در آن زمان، گرجستان علاوه بر نواحی کاخت و کارتوئل، دارای چند ناحیه کوچک دیگر مانند آریستار و فوداتر و غیره بود، که غالباً با هم در جنگ بودند، و همین خصومت ها و جدال ها یکی از موجبات مهم شکست و ویرانی گرجستان بود. گرجی ها در زمان پادشاهی اسماعیل باجگزار ایران بودند. (۶)

شاردن، دیگر هیچ گونه اظهار نظری درباره جزئیات این روابط نمی کند. در صورتی که، در منابع رسمی دوره صفویه، جزئیات روابط ایران و گرجستان، که عمدتاً بر پایه جنگ بوده، آمده است. بر اساس این منابع، اولین حمله شاه اسماعیل به گرجستان در سال ۹۰۷ ه. ق صورت گرفت. در این سال، شاه، خلفا بیگ را به غزای گرجستان فرستاد و او گرجستان را ویران کرده و باغنیمت های بسیار بازگشت. (۷)

آدام اولتاریوس، در سفرنامه خود در مورد حمله شاه اسماعیل در این سال به گرجستان، می نویسد: «اسماعیل] در قزوین تاجگذاری کرد و خود را شاه اسماعیل نامید و بعد از استراحت کوتاهی در این شهر، روانه گرجستان گردید و حاکم آنجا را که سیمون پاشا نام داشت تحت انقیاد خود در آورد و گرجستان را به همان شخص سپرد، به شرط آن که هر سال سیصد عدل ابریشم به عنوان خراج بپردازد. (۸)

البته اطلاعاتی که اولتاریوس در اختیار ما قرار

دو دلیل عمده پذیرفت که به درخواست کمک قوارقواره پاسخ مثبت دهد. اولاً ترس از اتحاد گرجی ها با عثمانی ها و ثانیاً اهمیت راهبردی و نظامی گرجستان برای ایران.

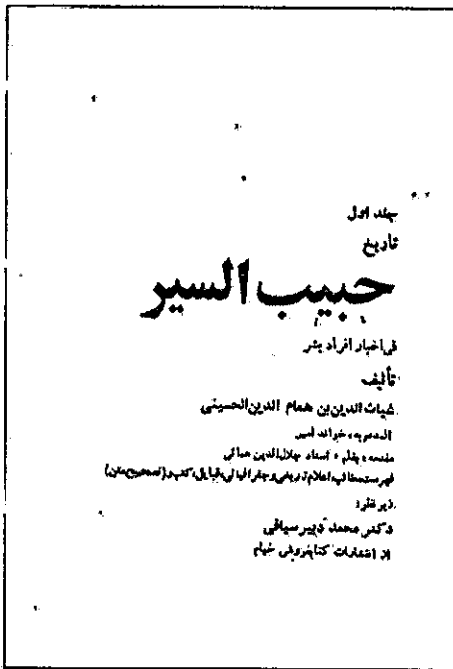
در سال ۹۲۷ ه. ق لوان (۱۳) حاکم گرجستان کاختی با سپاهیان گرجی سر به شورش برمی دارد و به ولایت شکی حمله می کند. حسن بیگ، حاکم شکی از شاه اسماعیل کمک می خواهد و شاه دیو سلطان را به یاری او می فرستد. دیو سلطان به گرجستان حمله می کند و بعد از عبور از فاتق و قیری و ویرانی زاگمی (۱۲) و گرمی (۱۵) در قیری اقامت می کند. لوان که می دانست قدرت مقابله با او را ندارد پیغام فرستاد که «چون چهره مروت به واسطه مخالفت خراشیده شده، طریق ملاقات در این ایام صعوبتی دارد و صورت ملازمت متعذر می نماید. اگر آن حضرت مراجعت نمایند، بعد از چند وقت، بنده به درگاه شاه عالم پناه شتافته، مراسم خدمتکاری و شرایط جان سپاری به ظهور خواهد آورد. (۱۶)

به این ترتیب، لوان تسلیم می شود و تقاضای عفو می نماید و دیو سلطان به تبریز بازمی گردد.

خواندمیر هم در مورد لشکرکشی دیو سلطان به گرجستان در سال ۹۲۷ ه. ق به اختصار می نویسد که دیو سلطان به عزم غزابه ولایت گرجستان تاخت و بعد از تسخیر چند قلعه و شهر، حکام آنجا قوارقواره داوید، (۱۷) لوان و منوچهر به نزد او رفته و اظهار اطاعت و بندگی کردند و به همراه او در نخجوان به حضور شاه رسیده و شاه آنها را مورد لطف قرار داد و آنها پذیرفتند که باج و خراج بپردازند و به فرمان شاه به ولایات تحت تصرف خود بازگشتند. (۱۸)

نویسنده ناشناس عالم آرای شاه اسماعیل در ذیل وقایع سال ۹۲۷ ه. ق در مورد علت لشکرکشی دیو سلطان به گرجستان می نویسد که منوچهر و لوان و قوارقواره به اتفاق هم به ولایت قره باغ تاخته و به آنجا خسارت زیادی وارد می کنند. شاه، دیو سلطان را به گرجستان می فرستد. در جنگی که روی می دهد لوان و قوارقواره فرار می کنند و منوچهر دستگیر می شود. نویسنده در ادامه می گوید که منوچهر مسلمان می شود و با دیو سلطان به نزد شاه اسماعیل می رود و شاه والی گری گرجستان را به او می سپارد و منوچهر به اتفاق دیو سلطان به تفلیس می روند و قوارقواره به آنها حمله می کند اما زخمی شده و فرار می کند. (۱۹)

بعد از خروج دیو سلطان از تفلیس، لوان که می خواست با حیل گری منوچهر را دستگیر کند، از او می خواهد که واسطه شود تا شاه اسماعیل از گناه او درگذرد. منوچهر می پذیرد و او را به تفلیس دعوت می کند ولی لوان او را با نقشه قبلی دستگیر



می دهد دو اشکال عمده دارد: اولاً شاه اسماعیل در تبریز تاجگذاری کرد. ثانیاً در هیچ یک از منابع از شخصی به نام سیمون به عنوان حاکم گرجستان در زمان شاه اسماعیل اول نام برده نشده است. با این حال اولتاریس هم، مانند شاردن تأیید می کند که گرجستان در زمان شاه اسماعیل اول خراجگذار ایران بوده است.

در سال ۹۲۲ ه. ق میان منوچهر و قرقره (قوارقواره) (۹) حاکمان گرجستان، جنگ درمی گیرد. از یک طرف قوارقواره فرار و در تبریز با شاه اسماعیل ملاقات کرد و از شاه درخواست کمک می کند. شاه هم دیو سلطان را با قوارقواره همراه می کند و دیو سلطان بعد از فتح قلعه تومک، حکومت گرجستان را به قوارقواره می دهد و بازمی گردد. به این ترتیب، حاکم گرجستان دست نشانده ایران می شود. (۱۰)

از طرف دیگر، منوچهر هم از سلطان عثمانی درخواست کمک می کند و با کمک قزل احمدآغلی از امرای سلطان سلیم به گرجستان حمله می کند، اما از قوارقواره شکست می خورد و قزل احمدآغلی کشته می شود. (۱۱)

در سال ۹۲۴ ه. ق بار دیگر قوارقواره از شاه اسماعیل کمک می خواهد و دیو سلطان به دستور شاه همراه با او به گرجستان می رود و او را در آنجا مستقر کرده و بعد از فتح قلعه لوری و صورم، باز می گردد. (۱۲)

می توان این طور استنباط کرد که شاه اسماعیل به

و ولایت کارتلی را متصرف شده و در قلعه تفلیس اقامت می‌کند. (۲۰)

دیو سلطان به دستور شاه به گرجستان حمله می‌کند، لوان که در خود قدرت مقابله نمی‌دید منوچهر را به نزد دیو سلطان می‌فرستد، منوچهر و دیو سلطان به جنگ لوان رفته و بعد از دستگیری او را به نزد شاه اسماعیل می‌فرستند. شاه از گناه او در گذشته و بعد از دلجویی او را به حکومت ولایت ترکم منصوب می‌کند. قوارقوره هم بعد از این که مهربانی شاه با لوان را می‌شنود به حضور شاه رسیده و مورد الطاف شاه قرار گرفته و به ولایت خود بازمی‌گردد. (۲۱)

بعد از دو ماه، بار دیگر، منوچهر عریضه‌ای به شاه اسماعیل می‌نویسد که الوند قصد کشتن او را دارد. این بار، شاه شخصاً به گرجستان حمله می‌برد و بعد از قتل عام سپاهیان گرجی به سلطانیه بازمی‌گردد. (۲۲) با مقایسه این اطلاعات با سایر منابع، تناقضاتی مشاهده می‌شود. احتمالاً این نویسنده ناشناس لشکرکشی سال ۹۲۲ ه. ق. به گرجستان را در ذیل حوادث سال ۹۲۷ ه. ق. می‌آورد که از یک سوابق تغییرات و جابه‌جایی‌هایی در نام‌ها صورت گرفته است. از طرف دیگر، این نویسنده می‌گوید: منوچهر مسلمان شد در صورتی که در سایر منابع، اشاره‌ای بدان نشده است.

به این ترتیب صرفنظر از اختلافاتی که در جزئیات لشکرکشی‌ها، یا اسامی حکام گرجی در منابع وجود دارد، از همه آنها، این گونه برمی‌آید که در زمان شاه اسماعیل به گرجستان همانند یکی از ولایت‌های ایران نگریسته می‌شد و آنها با جگزار ایران بودند. حکام گرجی که هم درگیر جنگ‌های داخلی و هم تهدیدات خارجی بودند سعی می‌کردند که با یاری خواستن از قدرت‌های برتر منطقه برای تثبیت حکومت خود کمک بگیرند و هم بتوانند به محافظت از مردم و کشور خود بپردازند. شاه اسماعیل نیز به درخواست کمک گرجیان پاسخ مثبت می‌داد، هم به دلیل اهمیت راهبردی (استراتژیک) گرجستان برای ایران و هم این که می‌ترسید گرجیان علیه او با عثمانی‌ها متحد شوند. به گفته آنجوللو ونیزی، شاه اسماعیل در جنگ با سلطان سلیم عثمانی، با فرستادن بیکی به نزد گرجیان از آنها خواست که با او علیه ترک‌ها متحد شوند و گرجیان علاوه بر انعقاد پیمان صلح پذیرفتند که او را در جنگ با سلطان سلیم با فرستادن لشکر یاری کنند. (۲۳)

شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴ ه. ق)

شاردن درباره اوضاع گرجستان و روابط آن با ایران در دوره شاه طهماسب اول می‌نویسد: «مقارن این احوال، لهراسب بر کارتول قسمت شرقی گرجستان که از سوی خاور، هم مرز ایران بود،

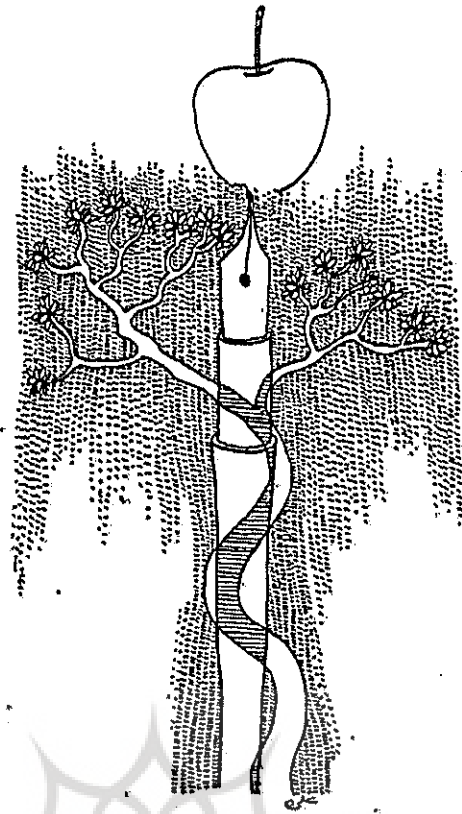
سوگند یاد کردند که تا پایان عمر به شاه ایران وفادار بمانند. سپس فرزندان داوودخان را به عنوان گروگان به قزوین آورد.» (۲۴)

شرحی که شاردن در مورد اوضاع گرجستان و روابطش با ایران در دوره شاه طهماسب اول می‌دهد، هم بسیار مختصر و هم متناقض با منابع دوره صفوی است.

بر اساس منابع این دوره (شاه طهماسب اول) اولین حمله شاه طهماسب اول به گرجستان در سال ۹۴۷ ه. ق. و تحت عنوان «نصرت اسلام و تقویت دین رسول» صورت گرفت. در آن زمان، حاکم گرجستان، کارتلی شخصی به نام لوارصاب (۲۵) بود. شاه به قلعه تفلیس حمله می‌برد ولی لوارصاب موفق می‌شود از آنجا فرار کند و گلباد گرجی که از امرای معتبر لوارصاب و حاکم تفلیس بود، قلعه را تسلیم و مسلمان می‌شود. عده‌ای از ناوران (۲۶) به سرکردگی شخصی به نام حبش در قلعه برتیس پناه می‌گیرند ولی در نهایت تسلیم می‌شوند و هر کس که مسلمان شد، نجات یافت و باقی کشته شدند. لوارصاب، ابتدا به کره بومدکور پناه برد اما همچنان تحت تعقیب قرار گرفت و سرانجام با پناه بردن به بیشه‌ها و جنگل‌ها توانست بگریزد و شاه طهماسب به تبریز بازگشت. (۲۷)

حمله دوم شاه طهماسب به گرجستان در سال ۹۵۳ ه. ق. صورت گرفت. بعد از این که خبر شورش القاص میرزا در شروان، به شاه طهماسب رسید، شاه به قصد سرکوب او عازم شروان شد. اما القاص میرزا طلب بخشش کرد و شاه که به گفته اسکندر بیک ترکمان، او را از همه برادران بیشتر دوست می‌داشت از تقصیرات او گذشت و تصمیم گرفت به غذای گرجستان بپردازد. بنابراین، از راه شوره گل و پنیک، عازم آق شهر شد. شاه، بعد از قتل عام مردم گرجی و گرفتن غنیمت روانه تپدی شد. در اثنای راه، لوان حاکم کاختی و بگرات (۲۸) حاکم گرجستان به حضور شاه رسیدند و بعد از چند روز که مورد لطف شاهانه قرار گرفتند به شهرهای خود بازگشتند. (۲۹)

ویختو دالساندری در سفرنامه خود می‌نویسد: «مردی مسیحی به نام لنتول اغلی که شهريار گرجستان است، نسبت به شاه طهماسب فرمانبردار و وفادار و خراجگزار است و هر سال بیست هزار دوکات به شاه می‌پردازد. اگر میان ایران و عثمانی جنگی روی می‌داد می‌توانست با ده هزار سوار گرجی نیرومند دلاور؛ شاه ایران را یاری کند.» (۳۰) احتمالاً این حمله شاه طهماسب به گرجستان به قصد گرفتن لوارصاب صورت گرفت که باز هم لوارصاب توانست بگریزد ولی در طی این حمله لوان، پادشاه کاخت اظهار اطاعت کرد و به عبارت بهتر خراجگزار ایران بشد.



سلطنت می‌کرد. این پادشاه دو پسر داشت، و وقتی در بستر بیماری افتاد و مرگش نزدیک شد، مملکتش را میان آن دو تقسیم کرد: نام پسر بزرگش سیمون و اسم دیگری داوود بود. این هر دو، از قسمت خود ناراضی بودند و با هم به جنگ پرداختند، و هر دو از طهماسب شاه ایران یاری طلبیدند. درخواست داوود پسر بزرگتر زودتر به دربار پادشاه ایران رسید. شاه طهماسب به او جواب داد در صورتی سپاه به کمکش می‌فرستد که به دین اسلام درآید، و او این شرط را پذیرفت، و شاه ایران سی هزار سپاهی سوار به یاری وی اعزام داشت. داوود به پیشباز قوای ایران شتافت. در این هنگام، سواران ایران وارد خاک گرجستان شدند، و خود شاه در قزوین اقامت داشت. شاه طهماسب به محض این که داوود فرمانبرداری از شاه ایران را پذیرفت. همان جوابی را که به داوود نوشته بود برای سیمون فرستاد. با این مضمون که، اگر وی به دین اسلام درآید و به دربار شاه ایران اظهار فرمانبرداری و بندگی کند از پشتیبانی نیروی ایران بهره‌مند خواهد شد. سیمون که از سپاهیان توانمند ایران در هراس بود، به قبول اطاعت از شاه طهماسب تن در داد، اما چون به مسیحیت پایبند بود، دین اسلام را نپذیرفت. شاه ایران که بر همه پادشاهان نواحی مختلف گرجستان مسلط شده بود، سیمون را در قلعه جقنه نزدیک دریای خزر به زندان کرد، و سلطنت گرجستان را به داوود که به دین اسلام درآمده بود واگذار کرد، و به او لقب خان داد. پس از آن، رجال و اعیان آن سرزمین

گنجه بازگشت. (۴۱)

در سال ۹۶۷ ه. ق. یسه (۴۲) فرزند لوان حاکم کاختی به درگاه شاه طهماسب آمد، و مسلمان شد. شاه او را به فرزند پذیرفت و او را بر همه امرا و بزرگان مقدم می داشت. (۴۳)

در سال ۹۶۸ ه. ق.، سیمون که همچنان به سرکشی خود ادامه داده و در پی استقلال گرجستان بود، به همراه گئورگی (۴۴) پسر لوان حاکم کاختی به قصد تسخیر تفلیس از گوری حرکت کرد. شاهوردی سلطان با سپاهیان قرا باغ به قصد دفع او از گرجستان حرکت کرد. در نبردی که در گرفت، سیمون بار دیگر از معرکه گریخت و گئورگی کشته شد و شاهوردی سلطان به گنجه بازگشت. (۴۵)

بعد از این واقعه، دیوید فرزند دیگر لوار صاب با جمعی از ازناوران گرجی در حضور شاه طهماسب در قزوین مسلمان شده و داودخان نام گرفت، شاه او را به فرزند پذیرفته و حکومت تفلیس را به او سپرد. (۴۶)

یسه از زمانی که مسلمان شد، از جانب شاه بسیار مورد احترام بود ولی ناگهان تصمیم به فرار و بازگشت به گرجستان گرفت. این خبر به شاه طهماسب رسید و به دستور شاه در قلعه الموت زندانی شد و تا پایان عمر شاه، در همان قلعه باقی ماند. روملو و قاضی احمد قمی، علت این امر را اغواگری های اطرافیان ذکر می کنند و شرف خان بدلیسی آن را به غرور و نخوت ربط می دهد و عبیدی بیک شیرازی معتقد است که عیسی خان، حق نعمت فراموش کرده و ذاعیه فرار داشت. (۴۷)

دیوید که مسلمان شده و از جانب شاه طهماسب حاکم تفلیس بود، در سال ۹۷۵ ه. ق. مورد حمله برادر سرکش خود سیمون قرار می گیرد. در درگیری که روی می دهد حاکم ایرانی قلعه تفلیس، ایراهیم خلیفه قرمانی، کشته می شود اما سیمون در نهایت از سپاهیان دیوید، شکست خورده و باز می گردد. (۴۸)

در سال بعد، سیمون بار دیگر، به تفلیس هجوم می برد. این بار، شمشال سلطان چرکسی، حاکم شکی به دستور شاه به کمک دیوید رفت. در جنگی که روی داد، گرجیان شکست خوردند و سیمون دستگیر شده و به قزوین فرستاده شد و چون نپذیرفت که مسلمان شود، در قلعه الموت زندانی شد و تا پایان عمر شاه، همانجا باقی ماند. (۴۹)

سیمون در همانجا با اسماعیل میرزا که او هم در قلعه زندانی بود، آشنا شد.

اولتاریوس در مورد سرانجام این دو برادر (سیمون و دیوید) می نویسد: «از وقایع مهم زمان شاه طهماسب، کمک ایران به شاهزادگان گرجستان بود، بدین معنی که لواساب (لوار صاب) پرنس ارامنه وقتی مرد، دو پسر به نام سیمون و دیوید داشت

□ در سال ۹۶۷ ه. ق. یسه، فرزند لوان حاکم کاختی به درگاه شاه طهماسب آمد، و مسلمان شد. شاه او را به فرزند پذیرفت و او را بر همه امرا و بزرگان مقدم می داشت.

از ناوران دستگیر شده، آن بی دینان را با تیغ جهاد به جهنم و بس المهاد فرستادند. (۳۷)

بعد از بازگشت شاه طهماسب، لوار صاب همچنان به مبارزات خود برای استقلال گرجستان ادامه داد و بار دیگر به گوری (۴۸) بازگشت. از آنجایی که در میان مردم گرجی به شجاعت و دلیری و مردم داری مشهور بود، عده زیادی با او همراه شدند و او در سال ۹۶۳ ه. ق. بار دیگر حملات خود را از سر گرفت. این بار، شاهوردی سلطان زیاد اغلی، خان قرا باغ به مقابله او شتافت. لوار صاب با نقشه قبلی فرار کرد و هنگامی که سپاه قرا باغ پراکنده شدند به عده باقیمانده هجوم آورد و بر آنها پیروز شد اما ناگهان لوار صاب از انسب سرنگون شد و توسط یکی از قزلباشان به نام ذاکر زخمی شد و از آن زخم درگذشت، گرجیان ذاکر را به قتل رساندند و جسد لوار صاب را با خود بردند. (۳۹)

به این ترتیب، لوار صاب یکی از حاکمان مدعی استقلال گرجستان به دست سپاهیان شاه طهماسب که سرکشی او را بر نمی تافت، کشته شد.

بعد از لوار صاب پسرش سیمون (۴۰) جانشین پدر شد. سیمون در ابتدا نسبت به شاه ایران اظهار اطاعت کرد اما او هم بعد از مدتی مانند پدر، علم استقلال برافراشت و گرجیان زیادی اطراف او جمع شدند. در سال ۹۶۴ ه. ق. شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار با سپاهیان قرا باغ عازم گرجستان شد اما سیمون به کوه و جنگل پناه برد و شاهوردی سلطان، بعد از خرابی و غارت مسکن گرجیان به

حمله سوم شاه طهماسب به گرجستان در سال ۹۵۸ ه. ق. صورت گرفت. در این سال، شاه طهماسب در شکی و شیروان، اردو زده بود که کیخسرو پسر قوارقواره چند تن از ناوران را به درگاه شاه فرستاد و اظهار داشت که و اخوش گرجی، لوار صاب و شرمزان اغلی بعضی از قسمت های سرزمین او را گرفته اند و از شاه درخواست کمک کرد. از طرف دیگر، در همین زمان، اسکندر پاشا از ارزروم وارد گرجستان شد. به گفته اسکندر بیک، چون کیخسرو و از تابان و خراجگزاران شاه بود، شاه طهماسب از شکی عازم گرجستان شد و در حمله ای که کرد بسیاری از گرجی ها قتل عام و اسیر شدند. حاکمان گرجستان، شرمزان اغلی، لوار صاب و اخوش برای عرض اطاعت به حضور شاه رسیدند و کیخسرو هم با پیشکش ها و هدایای بسیار به حضور شاه بار یافت و شاه حکومت قلعه تومک با توابع آن را به او سپرد و و اخوش و شرمزان اغلی را هم به قتل رساند. (۳۱)

امان بیک و برادرانش، سرداران و بسیاری از اهالی گرجستان مسلمان شدند و شاه، خواهر امان بیک، سلطان زاده خانم را به عقد خود در آورد که چند سال بعد حیدر میرزا از او متولد شد. (۳۲)

در پاییز همان سال شاه برای گرفتن لوار صاب به کارتلی لشکر کشید اما موفق به گرفتن لوار صاب نشد و بعد از قتل عام مردم گرجی و گرفتن اموال و غنائیم بسیار به قرا باغ بازگشت. (۳۳)

با انقضاء صلح آماسیه در سال ۹۶۱ ه. ق. مقرر شد که مسق، کارتلی و کاختی متعلق به ایران و ولایت باشی آچوق، دادیان، کوریان تا حدود طرابوزان و طرابلس متعلق به عثمانی ها باشد. (۳۴)

لوار صاب که از زمان حمله اول شاه طهماسب به گرجستان در سال ۹۴۷ ه. ق. در کوهها و جنگل ها پنهان شده بود، هرگاه موقعیتی به دست می آورد به تفلیس و سایر متصرفات ایران در گرجستان حمله می کرد. در سال ۹۶۱ ه. ق. خبر یکی از این حملات به شاه طهماسب رسید و شاه با سپاهیان عازم آن دیار شد تا لوار صاب را دستگیر کند و گرجستان را بار دیگر مطیع گرداند. در جنگی که بین طرفین در گرفت، لوار صاب بار دیگر گریخت و تعداد زیادی از گرجیان کشته و اسیر شدند و غنیمت زیادی به دست آمد. (۳۵)

بعد از آن، شاه طهماسب، قلعه مزروت و آمدین را که بسیار مستحکم بودند، تصرف کرد. مادر لوار صاب که در قلعه آمدین حضور داشت با اکثر ازناوران دستگیر شدند. به گفته همه منابع، در این حملات، بیش از سی هزار اسیر به دست آمد. (۳۶)

در مورد سرانجام مادر لوار صاب، جز عالم آرای عباسی، سایر منابع سکوت کرده اند. اسکندر بیک در کتاب خود می گوید که «مادر لوار صاب با اکثر

و وصیت کرده بود که پس از او، حکومت به پسر ارشدش سیمون برسد ولی دیوید زیر بار نرفت و به مخالفت با او برخاست و سیمون وقتی دید که دیوید، لشکریان زیادی گردآورده و یارای مقابله با او را ندارد، از شاه طهماسب استمداد کرد. شاه در حدود چهار هزار سوار را بایکی از فرماندهان خود به گرجستان فرستاد و دستور داد که دیوید را دستگیر نمایند و پس از دستگیری به او تکلیف کنند که مسلمان شود و خود را ختنه کند، در این صورت، او را بر مسند حکومت بنشانند و ضمناً به سیمون هم خاطر نشان نمایند اگر بخواهد بر تخت و مسند پدر خود باقی بماند باید مسلمان و ختنه شود، در غیر این صورت او را دستگیر کنند. سواران شاه طهماسب، پس از رسیدن به گرجستان، دیوید را گرفتند و پیشنهادات شاه را با او در میان گذاشتند، دیوید شرط را پذیرفت، مسلمان و ختنه شد و او را داوودخان نامیدند و حکومت تفلیس را به وی دادند. اما سیمون حاضر نشد از دین مسیحی خود دست بردارد و به همین جهت او را گرفتند و تحت الحفظ روانه ایران نموده و در قلعه کهک زندانی کردند. (۵۰)

بنابر این، با اطلاعاتی که منابع ایران در اختیار ما قرار می دهند، گفته شاردن مبنی بر تقسیم پادشاهی لوار صاب بین دو پسرش را تأیید نمی کنند. از طرف دیگر، شاردن مرگ لوار صاب را بر اثر بیماری ذکر می کند، در صورتی که لوار صاب در حین مبارزات استقلال طلبانه اش کشته شد. شاردن همچنین می نویسد که سیمون برای غلبه بر برادر، از شاه ایران درخواست کمک کرد در صورتی که هیچ یک از منابع ایرانی به این موضوع هیچ اشاره ای نکرده اند و همگی متفق القولند که سیمون مخالف تسلط ایران بر گرجستان بوده است.

در سال ۹۸۲ هـ. ق لوان شاه کاختی فوت کرده و برادرش کیخسرو جانشین او شد. پسر کیخسرو الکساندر (۵۱) علیه پدر قیام کرده و در جنگی که در گرفت، کیخسرو کشته شد و الکساندر بر مسند قدرت قرار گرفت و ملازمانش را برای اظهار اطاعت به درگاه شاه فرستاد، شاه هم حکومت گرجستان را بدو تفویض کرد. (۵۲)

با توجه به مطالب گفته شده مشخص می شود که در دوران حکومت طولانی شاه طهماسب، همچنان گرجستان یکی از ایالت های ایرانی محسوب می شد اما شاه صفوی هیچ گاه حاکمی ایرانی برای ولایت های گرجستان نمی فرستاد و همواره حاکمانی از سلسله شاهان گرجی که نسبت به ایران اظهار اطاعت می کردند یا می پذیرفتند که مسلمان شوند، به حکومت می رسیدند و تنها تعدادی از سپاهیان قزلباش به فرماندهی یکی از سرداران به محافظت از قلعه ها می پرداختند.

عالم آرای صفوی

به کوشش
پدافند شکاری



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
۱۳۶۴

یکی دیگر از راههای جلب وفاداری گرجی ها ازدواج با شاهزاده خانم های گرجی بود، مثل ازدواج شاه طهماسب با سلطانزاده خانم چرکسی، که حیدر میرزا از او متولد شد.

شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۶ هـ. ق)

شاردن در مورد دوران حکومت دو ساله شاه اسماعیل دوم، اطلاعات خاصی نمی دهد و تنها می گوید که گرجی ها نیز مانند سایر استان های ایران سر به طغیان برداشتند و گرجستان در طول این دو سال استقلال و آزادی عمل داشت. (۵۳)

اطلاعاتی که در منابع ایران آمده هم، به دلیل دوره کوتاه پادشاهی شاه اسماعیل دوم، اندک است. بر اساس منابع این دوره، بعد از مرگ شاه طهماسب اول، قزلباشان دو دسته شدند: دسته ای به طرفداری حیدر میرزا و دسته ای به حمایت از اسماعیل میرزا برخاستند.

از آنجایی که مادر حیدر میرزا، شاهزاده ای چرکسی بود، گرجی ها از قبیل زال خان گرجی که دایی حیدر بود و علی خان گرجی به حمایت از او برخاستند. اما کفه ترازوی طرفداران اسماعیل میرزا سنگین تر بود و حیدر میرزا و زال خان و علی خان گرجی به قتل رسیدند. (۵۴)

این امر به خوبی نشان می دهد که گرجیان در این زمان تا چه اندازه توانستند در میان صفویان و رده های بالای حکومتی نفوذ کنند که حتی تا مرحله دخالت در انتخاب پادشاه صفوی هم خود را بالا بکشند ولی قزلباشان مانع آنها شدند.

شاه اسماعیل دوم، وقتی قدرت را در دست گرفت دستور داد سیمون و یسه را از زندان قلعه الموت آزاد کنند و این دو در روز بر تخت نشستن شاه اسماعیل دوم در مجلس بهشت آیین به همراه سایر حکام گرجستان، حضور داشتند. (۵۵)

بر اساس گفته اسکندریک، شاه اسماعیل دوم، حکومت شکی را به یسه سپرد و سیمون هم مسلمان شده و سلطان محمودخان نام گرفت و با احترام تمام به گرجستان و حکومت الکای موروثی فرستاده شد. (۵۶) اولتاریوس هم در سفرنامه خود می نویسد: «سیمون مرد شجاع و در عین حال دانشمندی بود، خوب شعر می گفت و در فلسفه هم اطلاعات وسیعی داشت و در داخل زندان با اسماعیل پسر شاه طهماسب که در آن موقع زندانی بود تماس گرفت و روابط نزدیکی برقرار کرد و اسماعیل به او پیشنهاد کرد دین اسلام را بپذیرد تا بعداً از زندان آزاد شود و سیمون هم تعهد کرد که اگر آزاد شده و به حکومت باز گردد، هدایای زیادی به اسماعیل خواهد داد. اسماعیل موجبات آزادی او را پس از رسیدن به سلطنت فراهم کرد ولی قبل از آن که سیمون به مسند حکومت برسد، اسماعیل فوت کرد و سیمون با درجه سرهنگی در رکاب سلطان خدا بنده به جنگ با ترک های عثمانی رفت. (۵۷)

سلطان محمد خدا بنده (۹۸۶-۹۹۶ هـ. ق)

شاردن معتقد است: «در چهار سال اول سلطنت سلطان محمد خدا بنده، گرجستان آزادی و استقلال داشت، اما از آن پس سلطان محمد برای تجدید تسخیر آن سرزمین سپاه فرستاد. داوودخان چون نیروی پایداری نداشت به محض نزدیک شدن لشکریان ایران گریخت، برادرش سیمون که در قلعه ای نزدیک دریای خزر به زندان بود، فرصت را برای باز یافتن پادشاهی گرجستان مغتنم شمرد و به دین اسلام گروید. شاه ایران، وی را به لقب خان مقتدر و فرمانروای تفلیس کرد. (۵۸)

اولین تناقض نوشته های شاردن با منابع ایرانی، آزادی سیمون است. تمام منابع ایرانی این دوره را متفق القولند که آزادی سیمون به دستور شاه اسماعیل دوم صورت گرفته است نه شاه خدا بنده، تنها منبعی که گفته های شاردن را در این مورد تأیید می کند، شرفنامه است. (۵۹)

و اما انعکاس وقایع این دوره در منابع ایرانی: در سال ۹۸۶ هـ. ق عثمانی ها به تفلیس حمله کرده و قلعه آن را تصرف کردند. سیمون والی کارتلی، همچنان به ایران وفادار مانده و هر از گاهی به سپاهیان عثمانی شیخون می زد و فرار می کرد ولی الکساندر والی کاختی با عثمانی ها مدارا کرده و اظهار اطاعت کرد. دیوید برادر سیمون که از زمان شاه طهماسب والی تفلیس بود، وقتی دید نمی تواند به تنهایی در مقابله عثمانی ها مقاومت کند فرار کرد

و عثمانی‌ها به راحتی تفلیس، گوری، شکی و شیروان را تصرف کردند. (۶۰)

با مقایسه این اطلاعات با نوشته‌های شاردن، بار دیگر تناقض به وجود می‌آید و مشخص می‌شود که دیوید همچنان به ایران وفادار بوده و به دلیل کمبود نیرو و عدم حمایت از جانب برادرش سیمون، در مقابل سپاهیان عثمانی، تاب مقاومت نیاورده و می‌گریزد.

به دستور شاه خداینده، امام قلی خان قاجار با لشکر قراباغ به اتفاق سیمون برای به تسخیر قلعه تفلیس روانه می‌شوند. این دو هرگاه فرصتی به دست می‌آوردند به سپاهیان عثمانی شیخون می‌زدند. (۶۱) به گفته شرف‌خان، وقتی مصطفی پاشا وارد گرجستان و شیروان شد، منوچهر پسر قوارجواریه حاکم آخسکه با تعداد زیادی از گرجیان به شاه صفوی اظهار اطاعت کرده و مسلمان شدند و شاه حکومت الکای موروثی را به وی تفویض کرد. (۶۲)

در سال ۹۸۹ هـ. ق. سلطان محمد برای سامان دادن به امور گرجستان شخصاً وارد زاکمی شد و در آنجا دستور داد که سیمون و الکساندر هر یک دختران خود را برای ازدواج با شاهزاده حمزه میرزا و پسران خود را به عنوان گروگان به دربار بفرستند. (۶۳)

به گفته قاضی احمد قمی و افوشته‌ای نطنزی، سیمون امر شاه را اجابت کرده و دختر و پسر خود را می‌فرستد ولی الکساندر تعلل می‌ورزد. (۶۴) اما اسکندر پیک می‌گوید که سیمون هم در فرستادن دختر و پسر خود تعلل می‌ورزد و میرزا سلمان به همراه بیست هزار نفر برای حل مسأله روانه گرجستان می‌شود. الکساندر که در حمله مصطفی پاشا اطاعت عثمانی‌ها را پذیرفته بود و خراج ایران را نمی‌پرداخت، هراسان شده و قبول کرد که دختر خود را به عقد حمزه میرزا درآورد و خراج عقب افتاده را هم بپردازد؛ مبلغ سه هزار تومان رایج شاهی عراقی جهت سرکار خاصه شریفه و یک هزار تومان به جهت نواب جهانبانی. سیمون هم امر شاه را اطاعت کرد و هر دو (سیمون و الکساندر) سوگند یاد کردند که به شاه وفادار باشند و در دفع عثمانی‌ها به لشکر ایران کمک کنند. (۶۵)

در سال ۹۹۴ هـ. ق. سیمون با لشکری عظیم قلعه تفلیس را فتح کرده و عثمانی‌ها قلعه را کاملاً تخلیه می‌کنند و شاه بعد از شنیدن خبر فتح قلعه وارد گنجه می‌شود و در آنجا سیمون، الکساندر و منوچهر و سایر حکام گرجستان با هدایا و پیشکش‌های فراوان به دربار شاه آمده و مورد الطاف شاهانه قرار می‌گیرند. (۶۶)

نتیجه گرجستان در محدوده شمال غربی دولت صفوی

برتر متطقه (ایران و عثمانی) کمک بگیرند. به تدریج مبارزاتی هم برای استقلال صورت می‌گرفت اما به دلیل نبود اتحاد بین حاکمان مختلف گرجستان این مبارزات با شکست مواجه می‌شود. ضمن این که به دلیل موقعیت حساس و راهبردی گرجستان برای ایران و ترس از نفوذ بیشتر عثمانی در منطقه صفویان هرگونه سرکشی و خودرأیی را به شدت سرکوب می‌کردند.

□ در فاصله سال‌های ۹۰۶ و

۹۰۷ هـ. ق. با لشکر کشی‌های شاه

اسماعیل، گرجستان تابعیت و

باجگزاری دولت صفوی را پذیرفت

و از این زمان رقابت و کشمکش

شدیدی بین صفویان و عثمانی‌ها

بر سر حکومت گرجستان

به وجود آمد.

قرار داشت و علی‌رغم این که مردمانش مسیحی بودند، زمامداران صفوی علاقه شدیدی به حفظ این کشور در دایره نفوذ خود داشتند.

در فاصله سال‌های ۹۰۶ و ۹۰۷ هـ. ق. با لشکر کشی‌های شاه اسماعیل، گرجستان تابعیت و باجگزاری دولت صفوی را پذیرفت و از این زمان رقابت و کشمکش شدیدی بین صفویان و عثمانی‌ها بر سر حکومت گرجستان به وجود آمد. این امر در زمان جانشینان شاه اسماعیل هم ادامه یافت و سرانجام با انعقاد عهدنامه آماسیه در سال ۹۶۲ هـ. ق. گرجستان شرقی به ایران و گرجستان غربی به عثمانی تعلق گرفت.

سیاست صفویان در گرجستان برای جلب وفاداری گرجیان، استفاده از حاکمان سلسله‌های پادشاهی گرجی بود. ضمن این که حتی المقبلور سعی می‌کردند که از طرق مختلف آنها را وادار به قبول دین اسلام کنند. یکی دیگر از راههای جلب وفاداری گرجیان به کارگیری آنها در دربار و نیروهای نظامی بود که این امر، از زمان شاه طهماسب آغاز شد و در زمان جانشینانش با شدت بیشتری دنبال شد. ازدواج با شاهزاده خانم‌های زیبای گرجی هم یکی دیگر از راههای نزدیکی با گرجیان بود.

از طرف دیگر، حاکمان ولایت‌های مختلف گرجستان که سخت با هم درگیر بودند برای حفظ حکومت موروثی خود و جلوگیری از ویرانی کشور و کشتار مردم خود سعی می‌کردند که از قدرت‌های

کتاب‌های پیشنهادی

۱- ژان شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۱، ترجمه اقبال یغمایی، انتشارات توس، (تهران ۱۳۷۲)، ص ۳۲۶.

۲- Kakheti که در بخش کوهستانی قفقاز گسترده بود.

۳- Kartli که بخش شرقی گرجستان را تشکیل می‌داد.

۴- سفرنامه شاردن، ج ۱، صص ۳۲۷-۳۲۸.

۵- همان ص ۳۳۰.

۶- همان ص ۳۳۶.

۷- حسن بیک روملو، احسن التواریخ، ج ۲، تصحیح عبدالحمین نوایی، انتشارات بابک (تهران ۱۳۵۷) ص ۲، غیاث‌الدین بن همام خوانمیر، تاریخ حبیب‌السیر، ج ۴، انتشارات خیام، (تهران ۱۳۶۲) ص ۴۵۴.

۸- آدام اولتاریوس، سفرنامه اولتاریوس، ج ۲، ترجمه: حسین کرچیجه، انتشارات کتاب برای همه، (تهران ۱۳۶۹)، ص ۶۹۹.

۹- Ghavarghavare که در متون دوره صفویه به صورت قرقره آمده است.

۱۰- احسن التواریخ، ج ۲، صص ۲۱۱-۲۱۲، قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، ج ۱، تصحیح: احسان اشراقی، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه تهران، (تهران ۱۳۸۳)، ص ۱۳۷.

۱۱- احسن التواریخ، ج ۲، ص ۲۱۸/خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۰.

۱۲- همان ص ۲۱۹/همان ج ۱، ص ۱۴۰.

۱۳- Levan که در متون دوره صفویه به صورت لوندولونت آمده است.

۱۴- Zagemi پایتخت کاختی که امروزه در جمهوری آذربایجان قرار دارد و در متون دوره صفویه به صورت زاکم آمده است.

۱۵- Gremi جایی در کاختی که در متون دوره صفویه به صورت گیرم آمده است.

۱۶- احسن التواریخ، ج ۲، ص ۲۲۵/خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۷.

David-۱۷

عبدی بیک شیرازی، تکمله الاخبار، تصحیح: عبدالحسین نوایی، نشر نی، (تهران ۱۳۶۹)، ص ۵۸.

۱۹- عالم آرای شاه اسماعیل، تصحیح: اصغر منتظر صاحب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، (تهران ۱۳۴۹) صص ۶۰۴-۶۰۷.

۲۰- همان، ص ۶۰۸.

۲۱- همان، ص ۶۰۹.

۲۲- همان، ص ۶۱۱.

۲۳- سفرنامه های ونیزیان در ایران، ترجمه: منوچهر احمدی، خوارزمی، (تهران ۱۳۴۹)، ص ۳۳۱.

۲۴- سفرنامه شاردن، ج ۱، صص ۳۳۶-۳۳۷.

۲۵- Luarsab که در منابع دوره صفویه به صورت لواسان و لواصات و لوارصاب آمده است.

۲۶- ازناوردن زبان گرجی به معنی پهلووان است ولی در دوره صفویه برای نامیدن اشراف و بزرگان گرجستان استفاده می شد.

۲۷- احسن التواریخ، ج ۲، صص ۳۸۳-۳۸۶؛ تکمله الاخبار، ص ۹۱، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۲۹۴، شرف خان بدلیسی، شرفنامه، به کوشش: ولادیمیر ولیامینیوف زرنوف، انتشارات اساطیر (تهران ۱۳۷۷)، ص ۱۹۳؛ اسکندر بیک ترکمان، عالم آرای عباسی، به کوشش: ایرج افشار، ج ۱ چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، (تهران ۱۳۸۲)، صص ۸۴-۸۵.

۲۸- Bagrat که در منابع دوره صفوی به صورت باش آجوق و بقراط آمده است.

۲۹- احسن التواریخ، ج ۲، صص ۴۰۹-۴۱۰؛ تکمله الاخبار، صص ۹۵-۹۶؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۷؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۵؛ شرفنامه ص ۱۹۸؛ خورشاه بن قیاد، تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح: محمدرضا نصیری-کوئیچی هانه دا، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، (تهران ۱۳۷۹)، ص ۱۵۸.

۳۰- سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۴۵۰.

۳۱- احسن التواریخ، ج ۲، صص ۴۵۲-۴۵۳؛ تکمله الاخبار، ص ۱۰۴؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۳۵۰-۳۵۲؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، صص ۸۵-۸۶.

۳۲- خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۲.

۳۳- احسن التواریخ، ج ۲، ص ۴۵۶؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۱۸۶؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۵۲؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۶.

۳۴- عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۷.

۳۵- احسن التواریخ، ج ۲، صص ۴۸۸-۴۸۹؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۱۸۶؛ تکمله الاخبار، ص ۱۰۷؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۰؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۷.

۳۶- احسن التواریخ، ج ۲، صص ۴۹۱-۴۹۰؛ تاریخ ایلچی نظام شاه، ص ۱۸۶؛ تکمله الاخبار، ص ۱۰۸؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۱؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۷.

۳۷- عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۷.

۳۸- Gori پایتخت کارتلی.

۳۹- احسن التواریخ، ج ۲، صص ۵۰۴-۵۰۵؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۳۸۲-۳۸۳؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۸.

۴۰- Simon که در منابع دوره صفویه به صورت سمایون آمده است.

۴۱- خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۴.

۴۲- lese که در منابع دوره صفویه به صورت عیسی آمده است.

۴۳- احسن التواریخ، ج ۲، ص ۵۲۹؛ تکمله الاخبار، ص ۱۱۹؛ بوداق قزوینی، جواهر الاخبار، به کوشش: محمدرضا نصیری-کوئیچی هانه دا، مؤسسه مطالعات فرهنگ ها و زبان های آسیا و آفریقا، (توکيو ۱۹۹۹)، صص ۱۳۹-۱۴۰؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۴۰۹-۴۱۰؛ شرفنامه، ص ۲۱۶؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۹۰.

۴۴- Georgi که در منابع دوره صفویه به صورت گرگین آمده است.

۴۵- احسن التواریخ، ج ۲، صص ۵۳۰-۵۳۱؛ تکمله الاخبار، ص ۱۱۸؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۴۲۱-۴۲۲؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۹.

۴۶- احسن التواریخ، ج ۲، ص ۵۳۶؛ تکمله الاخبار، ص ۱۲۰؛ جواهر الاخبار، ص ۱۴۰؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۳۴؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۸۹.

۴۷- احسن التواریخ، ج ۲، ص ۵۳۷؛ تکمله الاخبار، ص ۱۲۱؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۴۳۷؛ شرفنامه، ص ۲۲۰.

۴۸- احسن التواریخ، ج ۲، ص ۵۵۷.

۴۹- احسن التواریخ، ج ۲، صص ۵۶۸-۵۷۰؛ تکمله الاخبار، ص ۱۳۱؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۵۵۸-۵۵۹؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، صص ۸۹-۹۰.

۵۰- سفرنامه اولناریوس، ج ۲، ص ۷۰۰.

۵۱- Alexandr.

۵۲- احسن التواریخ، ج ۲، ص ۵۹۶.

۵۳- سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۳۳۷.

۵۴- احسن التواریخ، ج ۲، ص ۶۰۱؛ خلاصه التواریخ، ج ۱، صص ۶۰۳-۶۰۶؛ شرفنامه، صص ۲۴۱-۲۴۰.

۵۵- احسن التواریخ، ج ۲، ص ۶۲۸؛ خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۲۸؛ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۷؛ محمدبن هدایت الله افروشته ای نظری، نقاوه الآثار، تصحیح: احسان اشراقی، چاپ دوم انتشارات علمی و فرهنگی، (تهران ۱۳۷۳)، ص ۳۲.

۵۶- عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۲۷.

۵۷- سفرنامه اولناریوس، ج ۲، ص ۷۰۱.

۵۸- سفرنامه شاردن، ج ۱، ص ۳۳۷.

۵۹- شرفنامه، ص ۲۵۸.

۶۰- عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۳۴.

خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۷۹؛ شرفنامه، ص ۲۵۷.

۶۱- عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۶۸۶.

۶۲- شرفنامه، ص ۲۵۲.

۶۳- عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۷۰؛ خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۱۴.

۶۴- خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۷۱۵؛ نقاوه الآثار، ص ۱۰۹.

۶۵- عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۲۷۱.

۶۶- خلاصه التواریخ، ج ۲، ص ۸۴۱.

منابع

* اسکندر بیک ترکمان، عالم آرای عباسی، به کوشش: ایرج افشار، ج ۱، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۲.

* اولناریوس، آدام، سفرنامه اولناریوس، ترجمه: حسین کردبچه، ج ۲، انتشارات کتاب برای همه تهران ۱۳۶۹.

* بدلیسی، شرف خان بن شمس الدین، شرفنامه، به کوشش: ولادیمیر ولیامینیوف زرنوف، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۷.

* خواند میر، غیاث الدین بن همام، تاریخ حبیب السیر، ج ۴، انتشارات خیام، تهران ۱۳۶۲.

* خورشاه بن قیاد، تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح: محمدرضا نصیری-کوئیچی هانه دا، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۹.

* روملو، حسن بیک، احسن التواریخ، تصحیح: عبدالحسین نوایی، ج ۲، انتشارات پایک، ۱۳۵۷.

* سفرنامه های ونیزیان در ایران، ترجمه: منوچهر احمدی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۴۹.

* شاردن، ژان، سفرنامه شاردن، ترجمه: اقبال یغمایی، ج ۱، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۲.

* شیرازی، عبدی بیک، تکمله الاخبار، تصحیح: عبدالحسین نوایی، نشر نی، تهران ۱۳۶۹.

* قزوینی، بوداق، جواهر الاخبار، به کوشش: محمدرضا نصیری-کوئیچی هانه دا، مؤسسه مطالعات فرهنگها و زبانهای آسیا و آفریقا، توکیو ۱۹۹۹.

* قمی، قاضی احمد، خلاصه التواریخ، تصحیح: احسان اشراقی، ج ۲، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۸۳.

* عالم آرای شاه اسماعیل، تصحیح: اصغر منتظر صاحب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۹.

* نظری، محمدبن هدایت الله افروشته ای، نقاوه الآثار، تصحیح: احسان اشراقی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم ۱۳۷۳.